

صد و کودکی جنبش

منصور یاقوتی

و آن، خود را کنтар می‌کشد و تنها به کندوکاو قلمروهای متتنوع مضمون و فرم اثر می‌پردازد. نقد ادبی‌نه به قصد جنجال‌آفرینی نوشته می‌شود و نه به مسخ چهره واقعی اثر می‌پردازد. نه قصد تخطنه دارد و نه در پی بزرگنمایی چاپلوسانه است. نقد ادبی از خردمندگری می‌پروردید و با دیدگاهی جهانشمول به بررسی همه جانبه اثر ادبی می‌پردازد.

از نگاه‌نگارندۀ، صمد بهرنگی با چند کار بسیار ارزشمند مطرح می‌شود: کوراگلو و کجل حمزه، کندوکاو در مسائل تربیتی، افسانه‌های آذربایجان، آثار داستانی صمد بهرنگی، زیر تأثیر جنبش جوان چپ ایران و نگاه خام آن به سیاست و زندگی و هم‌چنین نوبایی پدیده‌ای به نام ادبیات کورکان و نوجوانان، از ضعف آشکار مضمون و فرم رنج می‌برد. در این مقاله کوتاه، جای بررسی همه جانبه آثار بهرنگی، در زمینه کودکان نیست و رساله جداگانه‌ای می‌طلبد. لاجرم معروف‌فترین اثر او یعنی «ماهی سیاه کوچولو» محک می‌خورد و نگاهی کذرا هم به برخی از آثار دیگر او می‌شود. قصه «ماهی سیاه کوچولو» قصه یک ماهی است که زیر تأثیر رهنموده‌ای یک حلزون از زندگی راکد، ملال‌آور و بسته‌ای که در آن نه افق‌های تازه‌ای به چشم می‌خورد و نه پنهان گسترده و ژرفی و نه حرکت و پویایی، خسته می‌شود و آهنگ دریا می‌کند و علی‌رغم توصیه‌های دلسوزانه مادر و اطرافیان، به سوی آن مقصداً وسیع و ژرف راه می‌افتد.

این مضمون عمیق و زیبا، در گلایت خود، در چنبر ذهنیت صمد که زیر تأثیر نگاه ساده‌انگارانه و نورس جنبش چپ قرار دارد که با صداقت و آرمانگارایی و تحلیل‌های ذهنی از بافت جامعه و



ادبیات کودکان و نوجوانان با نامهای اصغر عبدالهی، صمد بهرنگی، قدسی قاضی نور، نسیم خاکسار، علی‌اشraf درویشیان و انبویی دیگر از نویسنده‌گان ریز و دُرّشت مطرح است. هنوز هم بعد از گذشت سه دهه، جای نقد و بررسی جدی و همه جانبه ادبیات کودک و نوجوان خالی است. همچنانکه در قلمرو داستان کوتاه و رمان هم، آثار ماندگار، ژرف و بالارزشی ارائه نشده است.

نقد ادبی، از دایره نفوذ گرایش‌های سیاسی و خطی خود را کنтар می‌کشد. نقد ادبی به تحلیل درونمایه و شکل اثر در گلایت آن می‌پردازد و به زندگی و نحوه مرگ نویسنده کاری ندارد. مورد اخیر، در حیطه کارکرد شرح حال نویسان است. نقد ادبی، از دایره تبلیغات و خوشامدگویی این

شده است. هسته اصلی قصه، چنان است که ماهیان کوچک، طعمه ماهیان بزرگ می‌شوند. یک روز ماهی سیاه کوچولویی که دائم دلش از خوف ماهیان بزرگ می‌لرزد، بعد از گشتوگذار در دل دریا، به این نتیجه می‌رسد که اگر همه ماهیان کوچک به شکل یک ماهی بسیار بزرگ، متشكل و همبسته شوند و در دریا به حرکت درآیند، ماهیان بزرگ مجبور خواهند شد از ترس و هبیت آن ماهی غول آسا، محیط زندگی ماهیان کوچک را ترک کنند. ماهیان کوچک دریا به شکل یک ماهی عظیم متحد می‌شوند. ماهی سیاه کوچولو هم جزئی از آن مکانیسم می‌شود. این شیخ شکفت‌انگیز و غول آسا، در دریا به حرکت در می‌آید و ماهیان بزرگ با دیدن

ماهی عظیم هر کدام به سوبی می‌گیریزند.
«لئو لیونی» با نوشتن این قصه، به بچه‌ها می‌آموزد که با هم و در کنار هم و همراه با حرکت دیگر انسان‌ها خواهند توانست به دشواری‌ها غالبه کرده، در مسیر دشوار و سخت زندگی، به سمت هدف‌های بزرگ حرکت کنند.

فرم کاوی قصه ماهی سیاه کوچولو، اثر زنده‌یاد صمد بهرنگی، بروای خواننده اندیشه‌ورز، پرسش‌های جدی مطرح می‌کند:

حرکت ماهی سیاه حرکتی سرخ است. فرجام زندگی او و تبرد با مرغ سقا گواه این مدعاست. اما معلوم نیست ماهی چرا رنگش سیاه است؟ رنگ سیاه در فرهنگ ما ایرانی هاتمادسیاهی، اندوه. سوگواری و اختناق است. سیاهی ماهی، با محتواهی سرخش، تضادی آشکار را به نمایش می‌گذارد.

ماهی سیاه کوچولو، در مسیر رودخانه، با مارمولک آشنا می‌شود. مارمولک به او دشن‌های می‌دهد که در پیکار با مرغ سقا به کار آید: «ماهی کوچولو خنجر را گرفت و گفت: مارمولک جان تو

* ماهی سیاه کوچولو، نشر بهرنگی، تبریز. به کوشش اسد بهرنگی.

سیاستِ کارتل‌های بین‌المللی توأم است، به انحراف کثیله می‌شود: ماهی سیاه، در مسیر هولناک و پُر از خطر رسیدن به دریا، به تنها بی‌ حرکت می‌کند. بشر در طول تاریخ، در یک حرکت جمعی و همبسته و با تکیه به تجارب و آزمون‌های دیگر انسان‌ها توانسته است گذرگاه‌های سخت و هول‌انگیز را پیماید. اما ماهی سیاه، بی‌توجه به این تجربه گرانستگ، بدون برترانه‌ریزی و تدارک قبلی، به حرکت خود ادامه می‌دهد. او اعتقاد ندارد که «تفوری راهنمای عمل است» بلکه باور دارد: «شما زیادی فکر می‌کنید، همه‌اش که نباید فکر کرد، راه که بیفیتم ترسمان به کلی می‌گیریزد.»^{*} (ص ۳۵) تنها بی‌ ماهی سیاه، تراژدی سیاه زندگی اوست.

وقتی هم، بعد از درگیری با مرغ سقا و طی آن مسیر پُر از مخافت، به دریا می‌رسد. ماهیانی که در دریا زندگی می‌کنند، به او هشدار می‌دهند که روی دریا نزود؛ چون در آنجا مرغ ماهیخوار پرسه می‌زند و او را هلاک می‌کنند. اما ماهی سیاه، که خصلت او با تکروی آمیخته است، بی‌توجه به رهنمودهای دلسوزانه یاران، روی دریا می‌زود و طعمه مرغ ماهیخوار می‌شود: «اگر روی آب رفته، مواطن مرغ ماهیخوار باش که این روزها دیگر از هیچ کس پرواپی ندارد.» (ص ۳۶)

قصه ماهی سیاه کوچولو، روحیه تکروی رادر وجود کورکان تقویت می‌کند و صدم، بی‌آنکه بخواهد، در این جهان نابه سامان و پُر از خوف و خطر که در هر کام دامی تعبیه شده و در هر کجا کاتونی از دسیسه و بدخواهی شکل گرفته است، به کورکان می‌آموزد که جاده دشوار زندگی را به تنها بی‌ در نور دند و سرانجام، مانند ماهی سیاه کوچولو، طعمه مرغان ماهیخوار شوند!

«لئو لیونی» نویسنده برجسته و موفق کتاب‌های «پشت دیوار بلند» و «کرم اندازه‌گیر» قصه‌ای دارد به نام «ماهی سیاه کوچولو» که به فارسی ترجمه شده و از روی آن کارتون هم ساخته

خیلی مهربانی.» (ص ۲۶)

برای آنها قصه می‌گفت.»

قصه ماهی سیاه کوچولو که تمام می‌شود،
ماهی پیر و بچه‌ها و نوه‌هایش به خواب می‌روند،
اما «ماهی سرخ کوچولو هر چه کرد، خوابش نبُرد،
شب تا صبح همه‌اش در فکر دریا بود.» (ص ۴۷)
ماهی سرخ کوچولو، در عمق دریا، به فکر
دریاستا

آیا صمد با روایت قصه ماهی سیاه کوچولو،
داستان یک حرکت سیاه و نافرجام را باز تو
می‌کند؟ بررسی شخصیت ماهی سیاه و تضاد او با
ماهیان پیر و محیط تنگ و محدود، پاسخی منفی به
این پرسشن می‌دهد. آیا ماهی سیاه سوگوار می‌باشد
سیاهپوش و داغیده است یا اینکه صمد بی‌هیچ
انکیزه و هدف خاصی، رنگ ماهی را سیاه انتخاب
کرده؟ پرسش دیگر؛ چرا صمد داستان زندگی ماهی
سرخ کوچولو را به رشتۀ تحریر نیاورده؟ این
پرسش‌ها برای همیشه بی‌پاسخ خواهد ماند؛ چرا
که صمد در شهریور ماه ۴۷ در رود «آراز» به کام
مرگ گرفتار آمد؛ همان رودی که ماهی سیاه
کوچولو در آن به کام مرگ فرو رفت!

برخی دیدگاه‌ها در آثار صمد
در کتاب «اولدوز و کلاعگا» دیدگاهی مطرح
می‌شود که نسلی رایه تباہی می‌کشاند:
اولدوز کنار پنجره نشسته است. کلاعی از
پشت بام کنار حوض می‌پردازد که صابون بدزد.
اولدوز می‌پرسد: دزدی چرا؟

کلاع - از زبان صمد - شروع می‌کند به شعار
دان و فلسفة‌بافی و توجیه دزدی و استدلال
می‌کند: بچه نشو جانم!... وقتی که در جامعه همه
می‌درزندند، من چرا ندرزدم؟ دزدی حق من است و...
«سلیمان ولی اُف» کتابی دارد که در صحنه‌ای از
آن مقوله دزدی مطرح و با آن برخورد می‌شود: دو
پسر بچه در روز عید، گرسنه و بیکار، در می‌مانند
که چکار کنند. هر دو کارگزاره‌اند و پدرانشان که

علوم نیست ماهی کوچولو به چه وسیله‌ای
ختجر را همراه خود بر می‌دارد و چکونه و از چه
طریق با آن ختجر به نبرد با مرغ سقا بر می‌خیزد...
باله‌های ماهی قدرت نگهداری هیچ وسیله‌ای را
نگهداشت؛ چون ناکزیر است از طریق دهانش که دائم
باز و بسته می‌شود، هم غذا بخورد و هم هوارا به
داخل ریه فرو دهد. نقاش کتاب هم آقای MEHMET SÖNMEZ
فکر کرده ماهی سیاه به چه وسیله‌ای ختجر را
همراه خود ببرد. قبه‌ای با گاهک کمر بندی به کمر ماهی
بسته است و خیال خود و خواننده را راحت کرده
است (نشر بهرنگی، پاییز ۱۳۷۷)

قدسی قاضی‌نور، نویسنده برجسته و موفق و
خالق آثاری مانند: «با هم» و «چه کسی به چشم
پسرک عینک زد»، متوجه برخی از نثار سایی‌های
این قصه شده بود و بر همین اساس، کتابی نوشته
به نام «ماهی سرخ کوچولو».

ماهی سیاه کوچولو، در گلیت خود، بافتی
سمبولیک دارد و از سمبول‌ها بهره زیادی گرفته
است؛ ماهیان پیر، حلوون، مرغ سقا، اوه ماهی، رود،
دریا، مارمولک... اما فرم سمبولیک اثر، در چند جا
یکپارچگی خود را از دست می‌دهد و از سمبولیسم
به سمت واقعگرایی (وثالیسم) کشیده می‌شود:
«پسر بچه چوپانی لب آب ایستاده و به او و

خرچنگ نگاه می‌کرد.» (ص ۲۳)
«لب رو دخانه دهی بود. زنان و دختران ده
توی رو دخانه طرف و لباس می‌شستند.» (ص ۳۱)
«ماه گفت: آدم‌ها می‌خواهند تا چند سال دیگر
پرواز کنند بیایند روی من بنشینند.» (ص ۳۳)

قصه ماهی سیاه کوچولو با چنین آغازی شکل
می‌گیرد: «ته دریا، ماهی پیر دوازده هزار تا از
بچه‌ها و نوه‌هایش را دور خود جمع کرده بود و

در معادن کار می‌کنند، دست به اعتراض ندادند.

دیکھو اردو سی سی پر

دومي هي گويد: نهي دانم.

اولیٰ می گوید: بیا برم دزدی!

دوستش می‌گوید: اگه تو این راهی، با
نیستم، من دزدی نمی‌کنم.

ریفیش می‌گوید: آفرینشی خواستم تورا امتحان
کنم، ما تحت هیچ شرایطی دزدی نخواهیم کرد. کار
می‌کنیم، بیا بریم زغال فروشی. (نقل به مضمون)
و این دو سجه، روز بعد، اعلامدههای

اعتراض کنندگان را پیش می‌کنند.

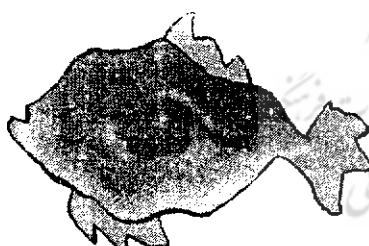
در قصه «۲۴ ساعت در خواب و بیداری» نیز دیدگاهی مطرح می‌شود که بدآموزی را رواج می‌دهد. در زبان فارسی، واژه‌های مناسبی برای اقسام مختلف کارگری وجود دارد: کارگر فنی یا صنعتی در برابر واژه خارجی پرولتاریا، کارگر برق سبید، کارگر ماده، باربر، دورگرد و...

پسر بچه داستان ۲۴ ساعت در خواب و
بیماری، دوره‌گردی است بدون هیچ‌گونه وابستگی
یا ذهنیت طبقاتی، او جزء مجموعه‌ای است که
شده از روستا با ذهنیت ابتدایی روسایی -
شهری، نه روسایی و نه شهری. آدمی که در
پیروزه زندگی سرنوشی میهم دارد و ممکن است
دزد، لُپین، کلاهبردار، قاچاقچی، کارگر ساده، کارگر
ماهر و یا رژیخیم بشود. او بنابر ملیعت کودکی، به
یک اسباب‌بازی که شتری توی ویترین یک مغازه
است، علاقه‌نشان می‌دهد. سرانجام کودکی شروع می‌نماید
موفق‌می‌شود شتر را بخرد. آنکاه او فریاد بر می‌دارد:
«کاشک، مسلسلا، بیشت شبشه ها، من به دا»

بر سیش این است: آن کو دک ش و تمدند که او هم

دلش اسیاب‌بازی می‌خواهد، چه گناهی دارد که باید

به جرم خریدن یک اسپای بازی، یا شلیک گلوله‌های



لشونی
لشونی
لشونی
لشونی